

شاخص‌ها و مؤلفه‌های بصیرت سیاسی

مهدی برهان*

چکیده

بصیرت، بینشی برآمده از شناخت صحیح و دقیق، همراه با ایمان و باور یقینی است؛ به شرط آنکه هیجان‌ها، غرایز حیوانی و وسوسه‌های نفسانی و شیطانی در آن اثری نداشته باشند و مصداق حق را درست تشخیص دهد. اهمیت و ضرورت بصیرت را در گذر از فتنه‌ها باید جست‌وجو کرد و هدف از بصیرت، عمق بخشیدن به شناخت‌ها، راسخ کردن ایمان‌ها، مهار کردن خواهش‌های نفسانی و تشخیص مصداق حق، برای تحقق بخشیدن به آرمان همه انسان‌ها؛ یعنی برپایی حکومت عدل‌گستر است. بر اساس تعریف ارائه‌شده مؤلفه‌های بصیرت عبارتند از: شناخت یقینی، ایمان و باور قلبی، مهار گرایش‌های منفی و تشخیص مصداق حق. کلیدواژه‌ها: بصیرت، شناخت، ایمان، تقوا، تشخیص حق و فتنه.

مقدمه

یکی از موضوع‌های مورد تأکید مقام معظم رهبری رحمته‌الله، در چند سال اخیر تأکید رفتار جامعه اسلامی بر «بصیرت» است. با مطالعه زندگی سیاسی - اجتماعی امامان علیهم‌السلام، به ویژه زندگی سیاسی - اجتماعی امام علی علیه‌السلام، درمی‌یابیم که دغدغه ایشان و همه اهل بیت علیهم‌السلام بصیرت‌بخشی در عرصه‌های سیاسی - اجتماعی بوده و مشکل اصلی جامعه اسلامی، نبود بصیرت در این عرصه‌هاست. از این رو، امیرالمؤمنان علیه‌السلام به مردم کوفه می‌فرماید:

ای مردم کوفه! من به سه خصلت (که در شما هست) و دو خصلت (که در شما نیست) به غم و اندوه مبتلا گشته‌ام (آن سه که در شما هست): کرانی هستید گوش‌دار (یعنی گوش دارید، اما سخنان مرا نمی‌شنوید)، گنگانی هستید زبان‌دار و کورانی هستید چشم‌دار. آن دو که در شما نیست: در برخورد با دشمن برادرانی راستگو و هنگام بلا و سختی برادرانی مطمئن نیستید...»^۱

اهمیت این موضوع، نگارنده را بر آن داشت تا در روایات، آیات و تاریخ به واکاوی «بصیرت» پردازد و چستی آن را نمایان سازد.

واژه‌شناسی

۱. معنای لغوی بصیرت

بصیرت، برگرفته از ماده «بصر» به معنای «چشم» و یا نوری که چشم به وسیله آن، اشیای دیدنی را درک می‌کند. این ماده به معنای علم و آگاهی نیز به کار رفته است و عبارت «ذو بصر» و «ذو بصیرت» را شخص آگاه و خبره، به کار می‌برند.

فرهنگ معین «بصیرت» را چنین معنا می‌کند: «۱. بینش، بینایی؛ ۲. روشن‌بینی؛ ۳. دانایی؛ ۴. زیرکی، هوشیاری؛ ۵. یقین؛ ۶. حجت روشن، برهان قاطع...»^۲

۲. معنای اصطلاحی بصیرت

بدیهی است منظور از «بصیرت»، دیدن با چشم نیست؛ بلکه نوعی بینش عمیق درباره حق و حقیقت است که در رفتارهای فردی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و... بروز و نمود دارد و موجب می‌شود انسان در همه عرصه‌ها، به ویژه عرصه اجتماعی - سیاسی، رفتاری همسو با حق داشته باشد.

سرمایه و رکن اصلی بصیرت، داشتن شناخت از حق و حقیقت و تلاش برای به دست

آوردن شناخت یقینی و برهانی دربارهٔ به حق است. بارزترین تجلی و مصداق حق، همان خدایی است که سزاوارترین نسبت به صفت حق است: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» (حج: ۶)؛ و هر حقی از آن ریشه می‌کرد «قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ» (کهف: ۳۰).

انسان بصیر، افزون بر شناخت عمیق از حق، باید باور قلبی و ایمان به حق نیز داشته باشد و متأثر از گرایش‌های منفی، اعم از هیجان‌ها، احساسات، وسوسه‌ها و حبّ و بغض‌های نفسانی و شیطانی نباشد؛ زیرا گرایش‌های منفی، انسان را از داوری درست باز می‌دارد. پس از رسیدن به آگاهی، ایمان و مهار گرایش‌های منفی، باید در تشخیص مصداق حق و حقیقت تیزبین باشد و میان حق و باطل اشتباه نکند.

بنابراین، بصیرت در رویکرد فلسفی که ناظر به شناخت برترین مصادیق حقیقت و حق است: «بینشی برآمده از شناخت صحیح و دقیق، همراه با ایمان و باور یقینی است، بی‌آنکه هیجان‌ها، غرایز حیوانی و وسوسه‌های نفسانی و شیطانی در آن اثری داشته باشد و در تشخیص مصداق حق نیز اشتباه نشود.»

این مفهوم «بصیرت»، در واقع برگرفته از سخن حضرت حق است که می‌فرماید:

آیا در زمین سیر تا قلب‌هایی داشته باشند که با آن حقیقت را دریابند و یا گوش‌های شنوایی که ندای حق را بشنوند. به درستی که چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شوند، بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها جای دارند، بینایی را از دست می‌دهند. (حج: ۴۶)

ضرورت بصیرت

در گذر تاریخ، جامعه‌های گوناگون بشری، با شرایطی روبه‌رو شده‌اند که حق و باطل درهم آمیخته بود و مردم دچار فتنه‌های بزرگ شده بود؛ فتنه‌هایی که پیامدش انحراف مردم از مسیر حق بود. جوامع اسلامی نیز از این حادثه مصون نماندند. دشمنان اسلام با آمیختن حق و باطل و ایجاد شک و شبهه در دل‌ها، در پی آن بودند که اهداف شوم خود را با دور ساختن جوامع اسلامی از مسیر کمال و به تاراج بردن فکر و فرهنگ اصیل اسلامی، عملی کنند. فضای فتنه را فضای شبهه می‌گویند؛ چراکه فتنه‌گران در این فضا، باطل را شبیه به حق، جلوه می‌دهند.^۳ قرآن کریم ترفند فتنه‌گران را چنین بیان می‌کند:

... اما آنها که در قلب‌هایشان انحراف هست، به دنبال تشابهات‌اند تا فتنه‌انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند) و تفسیر (نادرستی) برای آن می‌طلبند، در حالی که تفسیر آنها را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند. (آل عمران: ۷)

امیر مؤمنان علیه السلام نیز در مقام تبیین ترفند فتنه‌گران این‌گونه می‌فرماید:

... پس اگر باطل با حق نمی‌آمیخت، حق بر جویندگانش پوشیده نمی‌ماند و اگر حق از باطل جدا و خالص نمی‌گشت، زبان دشمنان قطع می‌گردید، اما آنان بخشی از حق و قسمتی از باطل را درهم می‌آمیزند. آنجاست که شیطان بر دوستان خود چیره می‌شود و تنها کسانی نجات می‌یابند که مشمول لطف و رحمت الهی شده باشند.^۴

از این‌رو، خداوند متعال به مسلمانان سفارش می‌کند که از درآمیختن حق به باطل بپرهیزید و اگر حقیقت را شناختند، پنهان نکنند، «وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره: ۴۳)

از آنجا که در جریان فتنه، نقش افکار عمومی در شگل‌گیری و پایداری یا زوال حکومت‌ها و جریان‌ها انکارناپذیر است،^۵ باید در ساحت شناخت و بینش، گرایش و کنش کنش بصیرت کامل داشته باشند تا در فتنه‌ها و آزمون‌های الهی سرفراز بیرون آیند. البته خواص جامعه، نقش بسزایی در بصیرت افکار عمومی ایفا می‌کنند و در مرتبه نخست، با بصیرت بخشی، دشمنان حق را در بهره‌وری ناشایست از غفلت و ساده‌دلی مردم در جامعه اسلامی ناکام بگذارند.

تاریخ بهترین گواه بر این است که سستی ایمان، دنیاطلبی و بی‌بصیرتی زمامداران و خواص، جوامع خواهان کمال را به بی‌راهه کشانده‌اند. بنابراین، به طور کلی اهمیت و ضرورت بصیرت را در گذر از فتنه‌ها باید جست. برای روشن شدن نقش بصیرت در گذر از فتنه‌ها بجاست نمونه‌ای تاریخی را بیان کنیم. عمار مشهورترین شخصیت در بصیرت داشتن و بصیرت‌بخشی است. وی در رخدادهای صدر اسلام، به ویژه در دوره حکومت امیرمؤمنان علی علیه السلام افزون بر اینکه دارای بصیرت بود، نقش مهمی در بصیرت‌بخشی جامعه اسلامی داشت. معرکه شبیه بشتابند و ریشه تردیدها را بخشکانند. اسماء فزاری در وصف عمار و نقش هدایتی وی در خلال جنگ صفین می‌گوید: «ما در صفین در زیر لوای عمار بودیم که مردی آمد و گفت: کدام‌یک از شما عمار هستید؟ [عمار به خود اشاره کرد و] گفت: این عمار است. (آن مرد) گفت: ابویقطان (شما هستی)؟»
گفت: بله.

(آن مرد) گفت: یک حاجتی از تو دارم، آشکارا بگویم یا در نهان؟

عمار گفت: آشکارا بگو.

گفت: وقتی من از خانواده‌ام جدا می‌شدم، شکی در گمراهی این قوم (سپاه معاویه) نداشتم، تا اینکه دیشب دیدم منادی ما «لا اله الا الله و محمد رسول الله» شهادت داد و به نماز دعوت کرد و مثل همین دعوت (از سپاه معاویه) هم شنیده شد. هر دو گروه یک نماز خواندیم، هر دو به یک چیز فراخواندیم، هر دو کتاب واحدی را تلاوت کردیم و پیامبران یکی است. اینها را که دیدم، دیشب شک مرا کلافه کرد، به گونه‌ای که جز خدا کسی نمی‌داند همه شب را تا صبح بیدار ماندم. به نزد امیرمؤمنان رفتم و ماجرا را برایش بیان کردم.

حضرت فرمود: (آیا عمار یاسر را دیده‌ای؟)

گفتم: نه.

فرمود: برو به دیدار عمار ببین به تو چه می‌گوید، هر چه گفت، از آن پیروی کن. حضرت درمان این پرسش‌گر صحابه همچون عمار را به راهنمایی واگذار می‌کند. از این‌رو، آن عرب ظاهربین را به نزد عمار فرستاد تا با روشی عوام‌پسندانه مشکل او را حل کند. در صفین، این مطلب را همه شنیده بودند که پیامبر در مورد عمار فرموده است تو را گروهی ستمگر می‌کشند. عمار نیز در آن زمان پیرمردی نود ساله بود. حضرت او را به نزد عمار فرستاد داد تا شاید تعریف پیامبر ﷺ یا سال خوردگی عمار، همان ویژگی‌هایی که معمولاً انسان‌های عوام‌زده به آن خیلی توجه می‌کنند، بر دل این مرد اثر بگذارد.

خود عمار هم موضوع را دریافت و فهمید چرا علی ﷺ او را به نزدش فرستاده است. از این‌رو، به جای اینکه با استدلال قرآنی و یا تحلیل‌های عقلی، مسئله را برایش روشن کند، کوشید با چند شاهد تاریخی و عینی، گمراهی آنها را برایش ثابت کند. بدین ترتیب، عمار با اشاره به عمرو عاص گفت: آیا صاحب آن پرچم سپاه را که مقابلم هست، می‌شناسی؟ آن پرچم عمرو بن عاص است. من در کنار رسول خدا ﷺ سه بار با او جنگیدم و این چهارمین بار است. البته این مصداق بهتر از مصداق‌های گذشته نیست، بلکه بدتر از آنهاست.

سپس گفت: آیا در جنگ بدر و أحد و صفین حضور داشتی و یا پدری داری که در آن

جنگ‌ها شرکت کرده و خبرش را به تو داده باشد؟

مرد گفت: نه.

عمار گفت: روز بدر و أحد جایمان در کنار پرچم‌های رسول خدا ﷺ بود، ولی آنها در

کنار پرچم مشرکان جنگ احزاب بودند.

آن‌گاه عمار برای اینکه تخم شک را کاملاً از دل مرد عرب بیرون بیاورد و خاطرش را آسوده کند، با جمله‌هایی تند و آتشین نهایت بغض خود از آنها را بیان فرمود و گفت: قسم به خدا دوست داشتم همه آنهایی که با معاویه به جنگ ما آمده‌اند، به صورت یکی از مخلوقات درمی‌آمدند، من آنها را قطعه قطعه می‌کردم و سر آنها را می‌بردیم. والله خون‌های همه آنها از خون گنجشک حلال‌تر است. از او پرسید: آیا خون گنجشک حرام است؟

مرد عرب گفت: نه، بلکه حلال است.

فرمود: خون اینها هم همچنین است.

سپس گفت: دیدی چگونه برایت قضیه را روشن کردم؟

گفت: بلی، برایم قضیه را باز کردی.

نکته مهم این است که همگان چنین نیستند که وقتی شبهه‌ای در دلشان ایجاد شد، منصفانه به دنبال پاسخ باشند، بلکه برخی متأثر از جو حاکم، داوری‌هایی به دور از بصیرت می‌کنند و در مسیر گمراهی غرق می‌شوند. خواص با بصیرت همچون عمار در جامعه اسلامی باید روشن‌گری کنند و با زبان شیوا و نرم و عمل‌کردی عاقلانه، به شبهه‌ها و تردیدها پاسخ دهند.

هدف بصیرت

با توجه به معنای بصیرت در این نوشتار (بصیرت در امور اجتماعی) هدف کلی از بصیرت، شناخت و شناساندن حق و حقیقت است تا در سایه بصیرت و روشن‌دلی، جامعه رو به تکامل و سعادت پیش برود و شرایطی فراهم آید که جامعه اسلامی در مسیر حق قرار گیرد، به کمال نهایی برسد و زمینه‌ساز حکومت عدل الهی شود.

در واقع هدف بصیرت، رسیدن به کمال نهایی انسان است، همان مقامی که پیامبر اکرم ﷺ به آن دست یافت و آرمانی است که بشر به دنبال آن است: «در حالی که در افق اعلی قرار داشت. سپس نزدیکتر و نزدیکتر شد. تا آنکه فاصله او به اندازه دو کمان یا کمتر بود.» (نجم: ۹-۷)

و این مقام و آرمان در سایه عمق بخشیدن به شناخت‌ها، راسخ کردن ایمان‌ها، مهار ساختن گرایش‌های نفسانی و تشخیص مصداق حق تحقق می‌یابد. به دیگر سخن، هدف بصیرت، رساندن انسان به قرب الهی است که این تقرب به وسیله علم و ایمان در جامعه

اسلامی محقق می‌شود؛ مشروط به اینکه گرایش‌های منفی را مهار کنیم، از گزند و سوسه‌های نفسانی، شیطانی و دشمنان درونی و بیرونی در امان باشیم و بتوانیم در پرتگاه‌ها و فتنه‌ها مصداق از باطل حق را تشخیص دهیم.

مؤلفه‌های بصیرت

آن‌گونه که در تعریف بصیرت بیان شد، بصیرت، امری بسیط و مفرد نیست، بلکه مجموعه‌ای از شناخت صحیح و عمیق، باور قلبی (ایمان)، مهار گرایش‌های منفی و تشخیص مصداق حق است.

همچنین بنابراین تعریف، بصیرت دارای چهار عنصر و مؤلفه شناخت، ایمان، مهار گرایش‌های منفی و تشخیص مصداق حق است. از این مؤلفه‌ها، دو مؤلفه آن رکنی و دو مؤلفه دیگر شرطی‌اند. اینک به توضیح هر یک از عناصر و مؤلفه‌های بصیرت می‌پردازیم، تا چیهستی «بصیرت» روشن شود.

۱. مؤلفه‌های رکنی بصیرت

مؤلفه‌های رکنی همان رکن‌های بصیرت هستند و نقش اجزا را در بصیرت ایفا می‌کنند، به گونه‌ای که اگر هر یک از آنها تحقق نیابد، بصیرت شکل نمی‌گیرد. در واقع ماهیت بصیرت، وابسته به این دو رکن است و این دو رکن عبارت‌اند از: یکی شناخت صحیح و عمیق و دیگری ایمان و باور قلبی.

الف) شناخت صحیح و عمیق

یک رکن بصیرت، بینش و شناخت عمیق درباره حق و حقیقت است. در اینجا این پرسش در ذهن مخاطب پدید می‌آید که منظور از حق و حقیقت چیست؟ چه نوع شناختی در بصیرت لازم است؟

بر اساس جهان‌بینی اسلام، محور اصلی شناخت بشر برای تحقق بصیرت خداوند است. در واقع اهمیت خداشناسی از آن‌رو، است که همه از اویم و به او بازمی‌گردیم، در حیات فردی و اجتماعی و در تمام شئون زندگی مان اثرگذار است و جهت‌دهنده گرایش‌ها، انگیزه‌ها، داورها و همه کنش‌ها و رفتارهای بشر است؛ زیرا زندگانی دنیوی و اخروی آدمی وابسته به شناختی است که از ارتباط با خداوند دارد. اگر جهان‌بینی انسان، جهان‌بینی الهی - توحیدی باشد و خدای یکتا را، یکتای در وجود؛ خدای یکتا، یکتای در آفرینش و

خلقت؛ خدای یکتا را، یکتای در تدبیر و مدبریت، خدای یکتا را، یکتای در پرورش و ربوبیت، خدای یکتا را، یکتای در الوهیت و معبودیت، خدای یکتا را، یکتای در پرستش و عبادت، خدای یکتا را، یکتای در یاری و خدای یکتای را، یکتای در امید و محبت بدانند، به یقین، خدا را صاحب و مالک خود می‌داند، امور زندگی را به او می‌سپارد، دل به اغیار نمی‌سپرد و سرنوشت خود را به غیر خدا گره نمی‌زند. به همین جهت علی بن ابی طالب علیه السلام در اولین خطبه **نهج البلاغه** چنین می‌فرماید: «سرآغاز دین، شناخت خداست و کمال خداشناسی، ایمان و باور به اوست و کمال باور، شهادت به توحید است»^۶.

نظام شناختی لازم برای بصیرت را چنین می‌توان ترسیم کرد:

(۱) شناخت خدا، توحید، صفات و افعال؛

(۲) شناخت جهان هستی؛

(۳) شناخت انسان؛

(۴) شناخت راه؛

(۵) شناخت راهنما؛

(۶) معادشناسی؛

(۷) قرآن‌شناسی.

البته معارف دیگری نیز برای تحقق بصیرت لازم است که در توضیح عوامل تحقق‌بخش بصیرت بیان خواهد شد. مهم این است که نوع شناخت در بصیرت، باید شناخت برآمده از شناخت‌های یقینی باشد.

به طور قطع، شناخت‌های سطحی و بدون عمق یا شناخت‌های به دست آمده از دلیل‌های گمانی یا شناخت‌های تقلیدی، نمی‌تواند انسان را به مقام بصیرت برساند. از این‌رو، رسیدن به شناخت بصیرت‌ساز به سادگی ممکن نیست و تنها از راه استدلال‌های یقینی - اعم از برهان و قرآن و روایات - می‌آید.

علماء طباطبائی در تفسیر آیه چهل و هفتم سوره سبأ، دست‌یابی به چنین شناختی را وابسته به شرط‌های ذیل می‌داند: اول اینکه: در محیطی آرام و به دور از جوسازی و غوغا باشد؛ دوم اینکه در متعلق شناخت، دقت نظر داشته باشد؛ یعنی از روی تعمق و تفکر باشد. البته باید توجه کرد که تحقق بصیرت، مبتنی بر شناخت در حوزه‌های خاصی است و تنها برخی افراد توانایی و فرصت رسیدن به این‌گونه شناخت‌ها را دارند، اما یافتن آگاهی

در حوزه‌های گوناگون بصیرت‌بخش، برای عموم مردم و حتی افرادی که در حوزه‌هایی خاص مهارت دارند، دشوار است. برای مثال، کسی که در بخش مهندسی کشاورزی یا مهندسی ساختمان یا پزشکی مهارت دارد، نمی‌تواند ادعا کند که در امور دینی کارشناس است و مواد و محتوای لازم برای بصیرت در امور اجتماعی دینی را دارد. او نیز مانند عموم مردم باید به کارشناسان متخصص و متعهد و با تقوا یاری بخواند. از این‌رو، مراجعه به کارشناسان متخصص و متعهد، پیشنهادی بر اساس عقل و نیز رویه عقلاست.

ب) ایمان و باور قلبی

درباره حقیقت ایمان دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد،^۷ اما با توجه تحلیل‌های صورت گرفته،^۸ ایمان را این‌گونه تعریف می‌کنیم: «ایمان، باوری قلبی و حالتی روانی است که برای تحقق آن افزون بر شناخت و بینش از حق، میل و گرایش به حق نیز باید وجود داشته باشد و شدت و ضعف ایمان، به شدت و ضعف هریک از این دو عامل بستگی دارد.» البته در این‌باره دیدگاه‌های دیگری نیز وجود دارد که در این نوشتار نمی‌گنجد.^۹ این تعریف از ایمان، برداشتی برگرفته از روایات اهل‌بیت^{۱۰} است، آن‌گونه که از حضرت علی^{۱۱} در روایتی طولانی آمده است:

ایمان به خداوند متعال بالاترین درجه ایمان از حیث شرافت و با منزلت‌ترین و بلندمرتبه‌ترین آنهاست، از ایشان سؤال شد که ایمان، مرکب از گفتار و کردار است یا گفتار بدون کردار؟ حضرت پاسخ دادند: ایمان عبارت است از تصدیق قلبی و اقرار به زبان ... و عمل به ارکان و فرایض دینی و ایمان قلبی عبارت است از اقرار و معرفت ...^{۱۰} از امام صادق^{۱۱} نیز نقل است: «ایمان عبارت است از اقرار به زبان و تصدیق قلبی و عمل به ارکان فرایض دینی.»^{۱۱}

از این‌رو، انسان گاهی به شناخت کافی و بینش درباره انجام رفتاری رسیده است و یقین دارد که این رفتار برای او مفید است، اما چون ایمان و باور قلبی به آن ندارد، آن رفتار را انجام نمی‌دهد و التزام عملی به آن ندارد.

در واقع نبود بصیرت، ناشی از نبود ایمان و باور قلبی است. برای نمونه، همه می‌دانیم که این دنیا فانی است و روزی از خانه آزمایش خواهیم رفت، ولی بسیاری از انسان‌ها به این شناخت خود ایمان ندارند و مرتکب گناهان فراوان می‌شوند. مثال محسوس‌تر اینکه همه انسان‌ها یقین دارند که استعمال دخانیات برای بدن بسیار زیانبار است، با این حال از

آن استفاده می‌کنند و حتی برخی پزشکان نیز گرفتار این پدیده هستند. در این‌گونه موارد، نبود بصیرت، ناشی از نداشتن ایمان و باور قلبی است.

نبود ایمان و باور انسان‌ها به اموری که شناخت یقینی دارند، در طول تاریخ به ویژه تاریخ پیامبران و انبیای الهی ﷺ نیز بسیار است. برای نمونه، پس از اینکه حضرت موسی ﷺ شبی به همراه همسرش در بیابان مصر، گرفتار تاریکی و طوفان شدید شده بود و خداوند، او را با دو معجزه قوی مسلح کرد،^{۱۲} سراغ فرعون و فرعونیان آمد و آنها را به آیین حق فراخواند. فرعونیان با دیدن معجزه‌های الهی، حضرت را به سحر متهم کردند، با اینکه می‌دانستند این حرفشان تهمت است. این اتهام فقط در مورد حضرت موسی ﷺ نبود، بلکه متعصبان لجوج برای توجیه مخالفت‌های خود با انبیا و برای اینکه سدی بر سر راه دیگران ایجاد کنند، تهمت سحر را مطرح می‌کردند. قرآن کریم درباره انکار فرعونیان در برابر رسالت حضرت موسی ﷺ معتقد است که این اتهام‌ها در واقع به خاطر شک و تردید و نداشتن شناخت کافی نبود، بلکه آنها «معجزات را از روی ظلم و برتری‌جویی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین [شناخت کافی] داشتند.» (نمل: ۱۴)

یکی از چهره‌هایی که در تاریخ صدر اسلام در ضعف ایمان، زبانزد است، شبت‌بن ربعی تمیمی نام دارد. او از بزرگان و اشراف کوفه و از سران قبیله تمیم بود و با اینکه شناخت کافی درباره حق داشت، به دلیل ضعف ایمانش، هر دوره‌ای به رنگی درمی‌آمد.^{۱۳} بنابراین، گام نخست برای تحقق بصیرت، شناخت و بینش است و گام دوم، ایمان و باور قلبی که زمینه التزام عملی را فراهم می‌آورد.

۲. مؤلفه‌های شرطی

مؤلفه‌های شرطی، عناصر و مؤلفه‌های هستند که شرط تحقق بصیرتند و جزو ماهیت بصیرت نیستند، بلکه خارج از ذات و ماهیت بصیرتند. البته تحقق بصیرت، به تحقق این شروط و عناصر بستگی دارد و تا زمانی که این عناصر تحقق نپذیرند، بصیرت شکل نمی‌گیرد، هرچند داخل ذات و ماهیت بصیرت نیستند.

مهیار گرایش‌های منفی

انسان موجودی است که هم گرایش‌های مثبت، مانند خداجویی، کمال‌خواهی و انسان دوستی دارد و هم گرایش‌های منفی، همچون حب به جاه، ثروت و مقام. گرایش‌ها و

خواسته‌های منفی همان گرایش‌های نفسانی و خواسته‌های شیطانی است. اگر انسان عقل خود را حاکم بر هواهای نفسانی خود نکند و نفس خویش را در اختیار این نوع خواسته‌های نفسانی و شیطانی بگذارد، طبیعی است اراده او به رفتاری تعلق بگیرد که وی را به کمال نرساند و او را از رفتار بصیرت‌گونه دور کند. از این رو، اولین شرط تحقق بصیرت، پس از ارکان بصیرت، مهار گرایش‌های منفی یا تقوا است.

توضیح اینکه گاهی انسان‌ها با تحقیق و مطالعه به شناخت دقیقی از موضوع پیدا می‌کنند و ایمان و باور یقینی نیز به آن می‌آورند، ولی پیش از اینکه آن موضوع را در سنجش عقل قرار دهند، دل و خواسته‌های نفسانی پاسخ آن را می‌دهد و آن‌گونه که دل و هواهای نفسانی آنها می‌خواهد، به آن موضوع فکر و پس قضاوت می‌کنند. در واقع گرایش‌های منفی، حاکم و جهت‌دهنده شناخت و ایمان او می‌شوند و او را از مسیر حق و حقیقت دور می‌کنند و در نتیجه، رفتاری به دور از تقوا از آنان سر می‌زند.

بنابراین، انسان بصیر افزون بر شناخت صحیح حق و باور قلبی به آن، باید دقت داشته باشد که عقل را حاکم و جهت‌دهنده گرایش‌های خود قرار دهد، نه وسوسه‌های شیطانی و نفس اماره را. ثمره این فرآیند چیزی جز در مسیر کمال و آراسته‌بودن به رفتار متقین نیست.

خداوند نتیجه پیروی از هواها و گرایش‌های نفسانی را دوری از بصیرت می‌داند، آنجا که می‌فرماید:

«آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده، خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای افکنده است؟ با این حال چه کسی غیر از خدا می‌تواند او را هدایت کند؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟» (جائیه: ۲۳)

بنابراین، برای تحقق بصیرت، نباید محکوم گرایش‌ها و خواسته‌های نفسانی خود شویم، بلکه باید از حب و بغض‌هایی که بر قضاوت اثر می‌گذارند، آزاد باشیم. باید عقل را بر جایگاه قضاوت صحیح بنشانیم و محجوب هوس‌ها، عادت‌ها، حب و بغض‌های نفسانی و شیطانی نشویم. البته گرایش‌های آدمی به دو گونه بر او اثر می‌گذارند: یا در تحقق شناخت لازم برای بصیرت مؤثرند و مانع از فهم و شناخت دقیق حقیقت می‌شوند یا در مقام تسلیم و ایمان و پیروی از حق، اثرگذارند.

این انحراف‌ها یا گرایش‌های منفی، در طول تاریخ نمونه‌های بسیار دارند. یکی از گرایش‌های منفی که اگر مهار نشود، ضربه بسیار ویرانگری بر جامعه اسلامی می‌زند، تعصب قومی یا حزبی است. البته «تعصب» گرایشی است که دو رویکرد منفی و مثبت دارد.^{۱۴} هرچند این واژه به طور معمول در مفهوم افراطی و ناپسندش به کار می‌رود، ولی باید توجه داشت «تعصب» در برخی عرصه‌ها نه تنها عیب نیست، بلکه می‌تواند عامل سازنده‌ای برای فعالیت‌های اجتماعی باشد.

در اینجا به نمونه‌هایی تاریخی از تعصب‌های نکوهیده که مانع بصیرت بوده‌اند، اشاره می‌کنیم. جریان «صلح حدیبیه» یکی از شواهدی است که قرآن کریم به آن می‌پردازد و «تعصب نکوهیده» را یکی از عوامل مهم بازدارنده کفار از ایمان به خدا و پیامبر ﷺ و نیز تسلیم در برابر حق و عدالت معرفی می‌کند، آنجا که می‌فرماید:

به خاطر بیاورید هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند و (در مقابل) خداوند، آرامش و سکینه را بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود و آنها را به تقوا ملزم ساخت که از هر کس شایسته‌تر و اهل و محل آن بودند و خداوند به هر چیز عالم است. (فتح: ۲۶)

این آیه درباره افرادی است که به خاطر تعصب‌های جاهلی قومی و قبیله‌ای، مانع ورود پیامبر ﷺ و مؤمنان به خانه خدا و انجام دادن مراسم عمره و قربانی شدند. گرایش‌های منفی، آنان را به این قضاات واداشت که چون مسلمانان در میدان جنگ پدران و برادران ما را کشته‌اند، حال اگر وارد سرزمین و خانه‌های ما شوند و سالم بازگردند، عرب درباره ما چه خواهد گفت؟ و چه اعتبار و آبرویی برای ما باقی می‌ماند؟ این تعصب و خشم جاهلی، حتی مانع از آن شد که هنگام تنظیم صلح‌نامه حدیبیه، نام خدا را به صورت «بسم الله الرحمن الرحیم» بنویسند، بلکه متعصبان عرب «بسمک اللهم» را که از یادگارهای دوران گذشته عرب بود، به جایگزین آن آوردند و باز حتی لقب «رسول الله» را از کنار نام گرامی محمد ﷺ برداشتند.^{۱۵}

تعصب‌های نکوهیده قومی گاهی به حدی می‌رسد که انسان‌ها بر سر تعصب و فخرفروشی، به مردگان چنگ می‌زنند و با شمارش مردگان خود در قبرستان، درصد شریف و برتر نمودن قبیله‌شان بر دیگر قبیله‌ها برمی‌آیند. شأن نزول سوره «تکواثر» همین گرایش منفی است.

تشخیص مصداق حق

بسیاری از افراد جامعه به ویژه خواص، حق را می‌شناسند و به آن ایمان دارند و در زندگی خود تقوا پیشه کرده‌اند، با این حال در جریان‌های سیاسی - اجتماعی به ویژه در رویدادهای فتنه‌خیز، رفتاری به دور از بصیرت از آنان سر می‌زند. در طول تاریخ این‌گونه رفتارها در جوامع اسلامی فراوان دیده شده و تاریخ، گواه روشنی بر این بی‌بصیرتی بوده و هست. شاید بتوان میانجی‌گری مالک اشتر برای ماندن ابوموسی اشعری در مقام حاکمیت کوفه را از نمونه‌های نادرست در تطبیق حق دانست. مالک در یقین و ایمان به امامت حضرت و تقوایبستگی شخصیتی کم‌نظیر بود، ولی در این مصداق، اشتباه کرد و اشتباه او پیامد بسیار ناگواری برای اسلام داشت. برای مثال، آن زمانی که حضرت برای رویارویی با طلحه و زبیر از ابوموسی خواست نیرو آماده کند، اما ابوموسی به جای تجهیز لشکر علی علیه السلام، این جنگ را فتنه خواند و از کوفیان خواست که در جنگ شرکت نکنند.^{۱۶}

بنابر نقل ابن اثیر، حضرت بار دوم مالک را به کوفه فرستاد و به او فرمود: «شما طرف مشورت ما درباره ابوموسی و در هر کاری بودی، برو کاری که خودت خراب کردی، درست کن.»^{۱۷}

این فرمان حضرت بدان علت بود که مالک چهره منافقانه ابوموسی را کاملاً بشناسد و به اشتباه خود پی ببرد.

البته این مؤلفه بصیرت بیشتر در خواص بروز و نمود دارد و عموم مردم اگر در مصداق حق و حقیقت اشتباهی داشته باشند، ناشی از اشتباه خواص است؛ چراکه به حکم عقل و حکم شرع، غیرمتخصص باید در امور خود نزد متخصص برود و اگر متخصص و کارشناسان یا به تعبیر قرآن «اهل ذکر» بصیرت کافی نداشته باشند، مراجعه‌کنندگان نیز گرفتار بی‌بصیرتی خواهند شد.

اشتباه در تطبیق مصداق حق و تشخیص نادرست از مصداق حق را باید در امور ذیل جست‌وجو کرد:

مشتبه‌سازی

یکی از خاستگاه‌های اشتباه در تشخیص مصداق، حق جلوه دادن باطل و مشتبه‌سازی جریان باطل به تصویر حق، برای افکار عمومی است. سردمداران باطل برای رسیدن به

مقصود خود ابا ندارند که از هر ابزاری بهره بگیرند تا اذهان مردم را به خود جلب کنند و توجیهی برای کارهایشان بیابند. آنان از ابزارهای رنگارنگ تبلیغاتی و موقعیت افراد سرشناس سود می‌جویند تا جریان را به نفع خود پیش ببرند و با حق جلوه دادن افکار و اندیشه‌های خود، عموم مردم و خواص را در تطبیق مصداق، به اشتباه بیندازند به همین علت نیز مولایمان علی علیه السلام این‌گونه هشدار می‌دهد:

هرگاه که فتنه‌ها روی کنند، حق و باطل مشتبه شوند و آن‌گاه که پشت کنند، روی نشان دهند. همانا که فتنه‌ها را موجی هست همانند موج دریا و گرد بادی هست همچون گرد باد طوفان که به سرزمینی درآید و از سرزمینی بگذرد.^{۱۸}

همچنین علی علیه السلام در ضمن نامه‌ای به معاویه می‌نویسند: «از شبهه‌افکنی و آمیختن آن به حق و باطل پرهیز کن؛ زیرا دیر زمانی است که فتنه، پرده بر خود افکنده و تیرگی‌های آن دیده‌ها را پوشانده است.»^{۱۹}

یکی از موج‌های فتنه‌انگیزی که عموم مردم، بلکه خواص جامعه را در خود غرق کرد و آنان در تشخیص مصداق حق دچار اشتباه شدند، موج فتنه جمل در رویارویی با حضرت علی علیه السلام است. طلحه و زبیر و منافقان، در لوای عایشه با چنگ زدن به ابزارهای گوناگون همچون آیاتی که در شأن زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و دیگر ابزارها، حق را بر مردم مشتبه ساختند و باطل را به گونه‌ای حق جلوه دادند که مردم بصره چنین گفتند: «جان‌هایمان را به شما بخشیدیم، حاضریم در اطاعت و جلب رضایت شما بمیریم.»

تشخیص ندادن مصداق حق و بی‌بصیرتی مردم از آنجا ناشی می‌شد که متولیان جریان باطل، با ترفندهای رنگارنگ، باطل را برای مردم حق جلوه دادند و در مشتبه‌سازی جریان باطل به تصویر حق، موفق شدند که افکار عمومی را به همان سویی بکشانند که خود می‌خواستند.

شخصیت‌زدگی

این امر، طبیعی است که انسان‌ها در طول زندگی خود مجذوب شخصیت‌های علمی، فرهنگی و انقلابی می‌شوند. گذشته درخشان و چهره‌موجّه و انقلابی این‌گونه افراد، دلیل گرایش و جذب مردم به آنهاست، ولی این پیشینه و ویژگی، حق‌مداری و حق‌گویی شخصیت‌ها را ضمانت نمی‌کند. از این‌رو، نباید حق و حقیقت را به شخصیت‌ها و افراد شناخت، بلکه باید حق را شناخت و با محک حق، عیار شخصیت‌ها را روشن ساخت.^{۲۰}

بی‌بصیرتی مردم کوفه در جنگ جمل، شاهد تاریخی خوبی برای شخصیت‌زدگی مردم است؛ چراکه پس از رسیدن نامه علی علیه السلام به دست کوفیان، آنان نظر فرماندارشان / ابوموسی / شعری را جویا شدند. وی در پاسخ رهبر و حاکم اسلامی چنین گفت: «نرفتن به جنگ، حرکت در مسیر تأمین آخرت است و رفتن به جنگ، حرکت در مسیر تأمین دنیا است. هرکدام را که خواستید، اختیار کنید.»^{۲۱}

با توجه به گذشته و شخصیت فقهی - حکومتی / ابوموسی، مردم کوفه در همراهی علی علیه السلام سست شدند و تردید کردند، اما رفتار از روی بصیرت، این اقتضا را داشت که کوفیان شأن امام را درک کنند، به حق گرایش یابند و به مولا لیبیک گویند، نه اینکه مجذوب شخصیت حاکم بی‌بصیرتی همچون ابوموسی شوند. نیز چنان از کلام او اثر پذیرند که حضرت برای جمع کردن نیرو مجبور شود دو بار مالک اشتر و ابن عباس را به کوفه بفرستد و آنان هم توفیقی نیابند و سرانجام برای بار سوم امام حسن مجتبی علیه السلام را با عمار یاسر راهی کنند تا حدود نه هزار یا شش هزار سرباز برای جنگ حاضر شوند.^{۲۲}

البته این نکته را باید در نظر گرفت که شخصیت‌زدگی همواره امری منفی نیست، بلکه برخی شخصیت‌ها همچون امامان معصومان علیهم السلام به موجب عصمت و دوری از هر گناه و خطایی، می‌توانند ملاک تشخیص حق باشند. از این رو، در روایتی منقول از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ.»^{۲۳} حتی برخی شخصیت‌هایی که معصوم نیستند، ولی به نوعی معصومان علیهم السلام با کلامشان حقانیت آنها را تضمین کرده‌اند نیز این‌گونه‌اند، افرادی چون عمار که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جایی چنین می‌فرماید: «عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ.»^{۲۴}

بنابراین، شخص بصیر باید برای روشنی دل، حق‌محور باشد، نه شخص‌محور. هرچند برخی شخصیت‌ها به دلیل داشتن برخی ویژگی‌ها حق به شمار می‌روند، اما ملاک و معیار کلی برای بصیرت‌مندی این است که باید حق را شناخت و به دنبال آن، افراد و پیروان حق نیز شناخته خواهند شد.

فضای آلوده

تاریخ پر از داستان فرصت‌طلبانی است که با مسموم کردن فضا و جو اجتماع، درصدد بودند عموم مردم و حتی خواص را از شناختن مصداق حق و حقیقت دور و امر را بر آنان

مشتبه کنند. اینان با ترفندها و ابزارهای گوناگون اعم از تبلیغ، تطمیع و تهدید هدف خود را عملی کردند و انسان‌ها را از مسیر کمال انسانی، بیرون بردند و در مسیر گمراهی قرار دادند. در زمان معاویه چنان فضا را مسموم و آلوده کرده بود که وقتی خبر شهادت حضرت علی علیه السلام به شام رسید، مردم شام تعجب می‌کردند و می‌گفتند: «مگر علی نماز می‌خواند.»

در فضایی که منافقان و شبه‌افکنان می‌سازند و درصددند بدان وسیله مردم را از مسیر حق دور کنند، تشخیص مصداق حق از باطل بسیار دشوار است و مردم به طور طبیعی در پیدا کردن راه مستقیم دچار اشتباه می‌شوند. بنابراین، یکی از دستوره‌های چهارگانه شعیب نبی علیه السلام به منافقان و کافران اهل مدین، این است که فضای اجتماع را شبهه‌ناک و فتنه‌انگیز نکنید، بر سر راه مردم ننشینید و آنها را تهدید نکنید، سد راه خدا نشوید و با القای شبهه‌ها راه مستقیم حق را در نظر آنها کج و ناراست نشان ندهید.^{۲۵}

در همین باره قرآن کریم انسان‌ها را از هم‌نشینی با افرادی که فضای جامعه را مسموم می‌کنند و حق را به سخریه می‌گیرند، پرهیز می‌دهد و حکمت را این چنین بیان می‌کند:

خداوند در قرآن (این حکم را) بر شما فرستاده که هنگامی که بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزا می‌نمایند با آنها ننشینید تا به سخن دیگری پردازند؛ زیرا در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود، خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می‌کند.

(نساء: ۱۴۰)

یکی از رویدادهایی که در صدر اسلام فضا را آلوده و اذهان بسیاری از مردم و حتی خواص جامعه را از این آلودگی مسموم کرد، جریان قتل عثمان بود. منافقان به گونه‌ای فضا را آلوده کرده بودند که مردم در تشخیص مصداق حق دچار اشتباه شدند، در حالی که بسیاری از آنان به ویژه خواص جامعه، اسلام را به خوبی می‌شناختند و به آن ایمان داشتند. آلودگی فضا این‌گونه فراهم شد که در زمان خلافت عثمان، به دلیل اعمال تعصب‌های قومی - قبیله‌ای که عثمان و مشاهده نابرابری در تقسیم بیت‌المال و بی‌کفایتی والیان و حاکمان منصوب توسط عثمان، صبر مردم ممالک اسلامی به سر آمد و زمینه‌های نارضایتی مردم را فراهم آورد. در این میان، عایشه قصد داشت خلافت را برای برادرزاده‌اش طلحه به چنگ آورد. معاویه نیز مترصد بود تا از این موقعیت آماده خلافت را به دست بگیرد و زخم‌های ناشی از عقده‌ها و کینه‌های چندین ساله خود را بهبود ببخشد.

از آنجا که مردم نقش تأییدکننده را در تشکیل حکومت ایفا می‌کردند و عموم مردم به علی علیه السلام اقبال داشتند آن حضرت به عنوان ولیّ امر مسلمانان شناخته شد و در رأس حکومت اسلامی قرار گرفت و آنان به اهداف خود نرسیدند. بدین ترتیب، حسودان و منافقان را به شدت برانگیخت تا با هر دست‌آویزی که می‌شود، چهره علی علیه السلام را تخریب کنند.

بدین منظور، سرداران نفاق یعنی عایشه، طلحه و زبیر در عراق و نیز معاویه در شام، با متهم کردن حضرت علی علیه السلام به قتل عثمان موجی را در جامعه ایجاد و فضای را بر ضد حضرت مسموم کردند.^{۲۶} با اینکه در تاریخ ثبت است حضرت علی علیه السلام از مخالفان قتل عثمان بود و حتی به عثمان آب رساند و درصدد بود حصر عثمان به هر وسیله‌ای که هست، شکسته شود، طلحه که آب را بر عثمان بسته بود، خون‌خواه عثمان شد.^{۲۷}

در فضایی که عایشه و اقوامش، طلحه و زبیر، درست کردند، مردم در تشخیص مصداق حق از باطل درماندند و پیامد این بی‌بصیرتی مردم، رویارویی عایشه و طلحه و زبیر با علی علیه السلام در جنگ جمل شد. معاویه نیز در شام با ترفندهای زیرکانه، فضای جامعه را آلوده می‌کرد و با سیاست فریب‌کارانه‌ای خود را خون‌خواه عثمان می‌خواند. وی از آیات قرآن نیز برای نیرنگ زدن به عوام و مسموم کردن فضا بهره می‌برد. در کتاب مستند وقعه صفین چنین آمده که چون منادی، مردم را برای نماز جماعت ندا داد، معاویه بر منبر رفت و خطبه‌ای خواند. در آن خطبه، معاویه چنین می‌گوید:

ای مردم شما می‌دانید که من خلیفه امیرمؤمنان، عمر بن خطاب و عثمان بن عفان، بر شما هستم و هرگز هیچ‌یک از شما را به کار زشت و انداشته‌ام و می‌دانید که من ولیّ خون عثمان هستم که بی‌گناه کشته شده است و خداوند می‌گوید: «وَمَنْ قُتِلَ مَطْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا...» سپس مردم شام همگی برخاستند و به خون‌خواهی عثمان پاسخ دادند و بر این قرار با او بیعت کردند و به وی اطمینان دادند که در این راه از جان و مال خویش می‌گذرند تا انتقام خون او را بگیرند یا خداوند جانشان را بستاند.^{۲۸}

در این فضای آلوده، مردمی که هم از جهت مکانی و هم از جهت معنوی از اهل‌بیت علیهم السلام دور بودند، در تشخیص مصداق حق دچار اشتباه شدند و چه بسا خواص این جامعه که شناخت و ایمان بالا نیز داشتند، در این واقعه، رفتاری به دور از بصیرت انجام دادند و نتیجه این بی‌بصیرتی، رویارویی با مولی‌الموحدين علی علیه السلام در جنگ طولانی مدت صفین بود.

البته یادآوری می‌شود دو زمینه برای آلوده کردن فضا و متهم نمودن حضرت علی علیه السلام به قتل عثمان فراهم بود: یکی اینکه مولا به شیوه حکومت‌داری عثمان به ویژه کارگزاران او انتقاد داشت و دیگر اینکه برخی از یاران حضرت، مانند محمدبن ابی بکر در زمره قیام‌کنندگان بر ضد عثمان بودند و در محاصره کردن عثمان در خانه‌اش، نقش مؤثر داشتند.

اثرپذیری از نزدیکان

آن‌گونه که از واژه «انسان» به دست می‌آید، انسان به طور فطری خواهان انس گرفتن و برقراری ارتباط با دیگران است. لازمه ارتباط با دیگران نیز اثرپذیری از آنهاست، اعم از اینکه ارتباط با خانواده یا دوستان یا ... باشد. البته هرچه ارتباط با نزدیکان بیشتر باشد، اثرپذیری عمیق‌تر خواهد بود. بنابراین، اثرپذیری از خانواده و دوستان امری عادی و انکار نکردنی است. در این میان، خانواده‌ها یا دوستان، گاه یارای انسان در پیمودن مسیر کمال هستند و گاه آنها انسان را از مسیر کمال منحرف می‌کنند و به جای دوست بودن، دشمن انسان می‌شوند.

زهیر بن قین شخصیتی است که همسر او نقش بسزایی در کمال وی داشت. زهیر از نظر عقیده، عثمانی و خون‌خواه او بود و به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله چندان اعتقادی نداشت. او در ذی‌الحجه سال ۶۰ ق به حج رفته بود. در همان روزهایی که امام حسین علیه السلام به کوفه می‌رفت، زهیر مراسم حج را به پایان برده و در حال بازگشت به وطن بود. کاروان امام علیه السلام به دلیل فزونی همراهان و توقف‌های زیاد، حرکت کندتری داشتند و زهیر بی‌آنکه خود بخواهد، به کاروان کربلا رسید و هم‌سفر آنان شد.

یکی از همراهان زهیر روایت می‌کند که وقتی از مکه بیرون آمدیم، از همان راهی می‌رفتیم که امام حسین علیه السلام می‌رفت، ولی هرگز نمی‌خواستیم با او روبه‌رو شویم. وقتی کاروان امام حسین علیه السلام حرکت می‌کرد، زهیر می‌ایستاد و هنگامی که امام توقف می‌کرد، زهیر به راه می‌افتاد و از کنار او می‌گذشت. در یکی از منزل‌ها ناچار شدیم با امام در یکجا توقف کنیم. اباعبدالله علیه السلام در یک طرف چادر زد و ما در طرفی دیگر. مشغول خوردن ناهار بودیم که دیدیم فرستاده امام به سوی ما می‌آید. منتظر شدیم تا رسید. سلام کرد و داخل شد. فرستاده حضرت به زهیر گفت: اباعبدالله علیه السلام می‌خواهد تو را ببیند. ما چنان از این خبر ناراحت شدیم که هرکس هرچه در دست داشت، به زمین انداخت.

همه مبهوت و بی‌حرکت نشستیم. دلهم همسر زهیر گفت: سبحان الله! پسر رسول خدا به دنبال تو فرستاده است و تو به نزد او نمی‌روی؟ برخیز و به سوی او برو، سخنانش را گوش کن و باز گرد. زهیر با ناراحتی رفت. طولی نکشید که برگشت، در حالی که صورتش از خوشحالی برق می‌زد. دستور داد چادر و وسایلش را به نزدیک خیمه‌گاه امام حسین علیه السلام منتقل کنند. آن‌گاه به همسرش گفت: تو را طلاق می‌دهم تا به خویشانت بیوندی، من دوست ندارم به خاطر من گرفتار شوی. سپس به امام حسین علیه السلام پیوست و همراه آن حضرت بود تا شهید شد.^{۲۹}

زهیر به علت اثرپذیری درست از همسرش، در تشخیص مصداق حق اشتباه نکرد و عاقبت به خیر شد، اما بسیاری از کوفیان متأثر از همسران خود، فرستاده امام حسین علیه السلام، مسلم‌بن عقیل، را تنها گذاشتند و در امتحان الهی مردود و در تشخیص مصداق حق دچار اشتباه شدند. آنان هرچند امام و فرستاده‌اش را خوب می‌شناختند و به او ایمان داشتند، اشتباه کردند. خداوند در کتاب آسمانی قرآن درباره کسانی که با اثرپذیری از نزدیکان خود در مسیر باطل قرار می‌گیرند، چنین می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بعضی از همسران و فرزندان دشمنان شما هستند، از آنها برحذر باشید.» (تغابن: ۱۴)

البته دشمنی خانواده و نزدیکان گاه در لباس دوستی است و خدمت‌گزاری به نظر می‌رسد، گاه با نیت منفی و قصد دشمنی انجام می‌گیرد و گاه به قصد منافع خویشتن. بنابراین وقتی انسان بر سر دوراهی قرار می‌گیرد که راهی به سوی خدا می‌رود و راهی به سوی زن و فرزند، باید در گزینش شک نکند که رضای حق بر همه چیز مقدم است؛ چراکه نجات دنیا و آخرت در خشنودی خداست. همچنین درباره دوستانی که زمینه گمراهی انسان را فراهم می‌آورند و ثمره دوستی با آنان پیدا نکردن مصداق حق است، خداوند چنین می‌فرماید:

و به خاطر بیاور روزی را که ظالم، دست خویش را از شدت حسرت به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم. ای وای بر من! کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! او مرا از یاد حق گمراه ساخت، پس از آنکه آگاهی به سراغ من آمده بود و البته شیطان همیشه مخدول‌کننده انسان بوده است. (فرقان:

۲۷ - ۲۹)

شأن نزول این آیه آن است که در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان مشرکان دو نفر به نام‌های

عقبه و ابی با هم دوست بودند. هر زمان عقبه از سفر می‌آمد، غذایی ترتیب می‌داد و اشراف قومش را دعوت می‌کرد و در عین حال دوست می‌داشت به محضر پیامبر اکرم ﷺ برسد، هر چند اسلام را نپذیرفته بود. روزی عقبه از سفر آمد و مثل هر بار غذا تهیه کرد و دوستان را به مهمانی خواند از پیامبر اکرم ﷺ نیز دعوت نمود. هنگامی که سفره را گسترده و غذا حاضر شد، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: من از غذای تو نمی‌خورم تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت من دهی. عقبه شهادتین بر زبان جاری کرد.

این خبر به گوش دوستش ابی رسید. او گفت: ای عقبه از آیینت منحرف شدی؟ گفت: نه، به خدا سوگند من منحرف نشدم، ولی مردی بر من وارد شد که حاضر نبود از غذایم بخورد، جز اینکه شهادتین بگویم. من از این شرم داشتم که او از سر سفره من برخیزد، بی آنکه غذا خورده باشد، از این رو، شهادت دادم! ابی گفت: من هرگز از تو راضی نمی‌شوم، مگر اینکه در برابر او بایستی و سخت توهین کنی! عقبه این کار را کرد و مرتد شد و سرانجام در جنگ بدر در صف کفار به قتل رسید و رفیقش ابی نیز در روز جنگ احد کشته شد.^{۳۰}

درون‌نگری و جزئی‌نگری

برخی افراد هنگامی که در متن و مرکز فتنه قرار می‌گیرند، نمی‌توانند مصداق حق را درست تشخیص دهند. این نکته بدین معنا نیست که انسان نباید در متن فتنه قرار گیرد و از رویدادهای فتنه‌جو فراری باشد، بلکه یعنی انسان باید به رخدادهای پیرامونش، نگرش بیرونی داشته باشد. در واقع برای داوری و قضاوت در حوادث فتنه‌خیز، برون‌نگر و کل‌نگر و جامع‌نگر باشد، نه درون‌نگر و جزئی‌نگر. انسان بصیر در موج فتنه قرار نمی‌گیرد، بلکه سوار بر موج می‌شود و از بیرون فتنه و با دیدی کلی رویدادها را می‌بیند تا بتواند درستی داوری کند و مصداق حق را از باطل تشخیص دهد.

درون‌نگری و جزئی‌نگری آرام‌آرام انسان را با فتنه و فتنه‌جویان همراه می‌کند، قدرت تشخیص حق را از تشنگان حق می‌ستاند و در بیابان پر از سراب رها می‌کند و البته سرانجامی نیز جز سردرگمی و تحیر در دست‌یابی به حق و حقیقت نخواهد داشت. پس از جنگ جمل، علی ﷺ افرادی همچون اسامه بن زید، زید بن ثابت و سعد بن ابی‌وقاص را که از جنگ جمل کناره‌گیری کرده بودند، سرزنش کرد. در میان سخنرانی حضرت، مالک بن

حبیب که یکی از فرماندهان جنگ جمل بود، بر اثر دید جزئی و محدودش، از جای برخاست و کناره‌گیران از جنگ را مستوجب قتل دانست و با زبانی تلخ چنین گفت: «قسم به خدا که اگر دستور دهی، آنها به قتل می‌رسانیم.» در این میان، مولا با نگرش جامعی که داشت، کلام مالک را برید و به او فرمود: «از مرز تجاوز کردی و از حد گذشته‌ای و در جنگ و نزاع غرق شده‌ای.»

مالک بن حبیب برای توجیه کلام خود، به سخت‌گیری بر دشمن در مواقع خطر تمسک کرد، اما حضرت با استناد به آیه ۳۳ سوره بنی‌اسرائیل او را متوجه خطایش کرد، آنجا حضرت حق می‌فرماید:

و کسی را که خداوند خونش را حرام شمرده، به قتل نرسانید جز به حق، و آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولیّ او سلطه (حق قصاص) قرار دادیم، اما در قتل اسراف نکنند. چراکه او حمایت می‌شود.

دوری از واقعیت‌های اجتماعی

این خاستگاه در خواص جامعه تصور بیشتری دارد، کسانی که خود را تافته جدا بافته می‌انگارند و می‌پندارند با حق و حقیقت رابطه‌ای ویژه دارند و حق در پیشگاه آنان و به دنبال آنهاست و در واقع تفسیر حق، به دست آنان و تعیین مصداق حق، با آنان انجام شود و حال آنکه اجتماع، واقعیت‌هایی را برخلاف پندار اینان نمایان می‌کند و با زبان بی‌زبانی به آنان می‌گوید: کجایید که مردم عوام در تشخیص حق از شما پیشی می‌گیرند و نقش خواص با بصیرت را بازی می‌کنند. این عوام خواص نما از بیرون معرکه رفتار شما را می‌بینند و از رفتار شما انگشت حیرت به دهان می‌گیرند. این اجتماع با بصیرت، مردمی هستند که در تشخیص حق، به رهبر وثیق و امین تکیه داشته‌اند. اگر در این ورطه فتنه‌انگیز، خواص به هوش نیایند و مدهوش اندیشه‌های خود باشند، نه تنها خود را در منجلاب افکار منحرف خویش غرق می‌کنند، عده‌ای از مریدان عوام خود را نیز به همراه خود در غرقگاه باطل غرق و این‌گونه، دست‌آویزی برای دشمنان فراهم می‌کنند.

در زمان حکومت علی علیه السلام بسیاری از خواص از واقعیت‌های اجتماعی به دور بودند. سعدبن ابی وقاص‌ها و زیدبن ثابت‌ها و... به افرادی همچون عایشه، طلحه و زبیر که با گذشته به ظاهر درخشان‌شان در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، اعتقاد و ارادت داشتند و به

باور ایشان، جنگ با آنها به دور از انصاف بود. در برابر این سخن باید گفت این‌گونه افراد گرچه زمانی از راسخان در ایمان شمرده می‌شدند، دنیا با فریب‌کاری‌اش آنها را به دام خود انداخت و از اسلام تنها اسمی به ارث بردند و در زمرهٔ مسلمانان شناسنامه‌ای قرار گرفتند، هرچند افرادی مثل معاویه‌بن ابی سفیان از ابتدا اسلام شناسنامه‌ای داشتند و تنها به ظاهر مسلمان شده بودند. از این‌رو، امیرمؤمنان علی علیه السلام، در جریان جنگ صفین چنین بصیرت‌بخشی می‌کند که زمانی دشمنان با اصل اسلام و قرآن مخالف بودند (عصر تنزیل) و زمانی دشمنان، در پوشش اسلام، با نفاق و انحراف از مسیر حق، با اسلام دشمنی می‌کنند (عصر تأویل). حضرت علی علیه السلام این بصیرت‌بخشی را این‌گونه بیان می‌کند: «وضع چنان شد که ما با برادرانمان در اسلام بجنگیم؛ زیرا گمراهی و کجی و شبهه و تأویل ناروا در اسلام راه یافته است».^{۳۱}

جناب عمار در جنگ صفین، همین سفارش حضرت را با این بیان مطرح می‌کند:

«نَحْنُ ضَرَبْنَاكُمْ عَلَى تَنْزِيلِهِ فَأَلْيَوْمَ نَضْرِبُكُمْ عَلَى تَأْوِيلِهِ»^{۳۲}

ما با شما روزی بر سر نزول قرآن و حقایقش جنگ داشتیم و امروز به خاطر تأویل و تحریف آن با شما می‌جنگیم.

نتیجه‌گیری

جامعه اسلامی برای رسیدن به تکامل حقیقی که آرمان همهٔ عدالت‌خواهان است، باید رفتارش با «بصیرت» باشد. بدین منظور، جامعهٔ اسلامی افزون بر دستیابی به شناخت عمیق از دین مبین اسلام و ژرف‌نگری در مبانی اندیشه‌های اسلامی، به دانسته‌های عقیدتی، اخلاقی و شرعی دین اسلام باید ایمان قوی و باور قلبی داشته باشد.

در ادامه، ضروری است که جامعه گرایش‌ها و خواسته‌های منفی خود را مهار کند و جویای تقوای الهی باشد. جامعهٔ خواهان بصیرت، در کنار این سه ویژگی، سزاوار است که در تطبیق داده‌های شناختی و اعتقادی و عملی، بر مصداق‌ها و جریان‌ها با کمال دقت نظر کند، دچار اشتباه نشود و از لغزش‌هایی که انسان را در پرتگاه گمراهی می‌اندازند، به دور باشد تا مصداق حق را درست تشخیص دهد.

البته باید توجه داشت که تحقق این شرایط برای عموم جامعهٔ اسلامی، امری بسیار دشوار است؛ چراکه ظرفیت کافی برای کارشناسی در امور دینی با شرایط بیان شده، برای

عموم جامعه اسلامی فراهم نیست و تنها عده‌ای می‌توانند در تحقق این چهار مؤلفه (شناخت، ایمان، تقوا و تشخیص مصداق حق) موفق باشند.

در این میان، برای عموم مردم بصیرت به گونه‌ای دیگر شکل می‌گیرد. شکل بصیرت‌یابی در عموم مردم بنابر دیدگاه عقل و شرع، مراجعه به کارشناس و خبره است. عموم جامعه اسلامی در جریان‌های فتنه‌گون اجتماعی، چشم به خواص جامعه می‌دوزند که با راهنمایی‌های دلسوزانه، آنها را در تشخیص حق یاری کنند تا رفتاری بابصیرت داشته باشند. بنابراین، نقش خواص در انجام دادن رفتار بصیرت‌گونه، نقش مهمی است و خواص جامعه باید درصدد کسب بصیرت باشند تا در پرتو بصیرت، در جریان‌های فتنه‌گون، چراغ راه عموم مردم شوند.

پیامد رفتار مبتنی بر بصیرت در جامعه اسلامی، چیزی جز زمینه‌سازی برای تحقق آرمان همیشگی بشر نیست؛ آرمانی که به دست توانمند مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه عملی خواهد شد و هرچه از چهار ویژگی و مؤلفه بصیرت دوری جویم، از تحقق و برپایی عدل جهانی فاصله گرفته‌ایم. به امید تحقق جامعه‌ای پر از داد مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه که در سایه رفتار بصیرت‌گونه جامعه اسلامی، انجام‌پذیر است.

پی‌نوشت‌ها

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۷.
۲. محمدمعین، فرهنگ معین، ج ۱، ص ۵۴۶.
۳. ر.ک: شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۶۱.
۴. نهج البلاغه، خطبه ۵۰.
۵. احمد تقیب زاده، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۲۲۸-۲۳۰.
۶. نهج البلاغه، خطبه ۱.
۷. ر.ک: ملاصدرا، اسفار الاریعه، ج ۶، ص ۷. و تفسیر صدر المتالیهن، ج ۱، ص ۲۵.
۸. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۱۸، ص ۱۵۹.
۹. ر.ک: محمدتقی مصباح، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۱۷۴.
۱۰. میرزاحسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۴۴.
۱۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵، ص ۳۲.
۱۲. ر.ک: مکارم شیرازی، و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۴۱۲-۴۲۰.
۱۳. ر.ک: علی بن الحسین مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۲۴۸؛ همو، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۹۵.
۱۴. ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (قاصعه).
۱۵. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۱۸، ص ۲۸۹؛ ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۹۶.
۱۶. ر.ک: مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۷-۳۶۸؛ احمد یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۷۶-۲۷۵؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۶-۳۲۷؛ ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۶، ص ۳۰۷.
۱۷. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۷.
۱۸. نهج البلاغه، خطبه ۹۳.
۱۹. همان، نامه ۶۵.
۲۰. ر.ک: محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۲۶؛ محمد بن حسن دیلمی، ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۹۶.
۲۱. ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۶.
۲۲. احمد یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۳۲۶.
۲۳. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۴۳۳.
۲۴. همان، ج ۴۴، ص ۳۳.
۲۵. ر.ک: ناصر مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۷۱-۱۷۲.
۲۶. ر.ک: شیخ مفید، الجمل، ص ۲۷۸-۲۷۹-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۱۵.
۲۷. ر.ک: بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الشرف، ج ۵، ص ۶۹-۷۱.
۲۸. نصرین مزاحم منقری، وقعة الصفین، ص ۳۲-۳۳.
۲۹. ر.ک: احمد بن داود دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۴۶-۲۴۷؛ محمدبن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۳۰۳؛ موفق بن احمد، اخطب خوارزم، مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۳۴۵.
۳۰. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۶۹-۷۰.
۳۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۲.
۳۲. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۹۱؛ منقری، وقعة صفین، ص ۳۴۱.

منابع

- ابن ابی الحدید، ابو حامد، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، مکتبه آیة‌الله العظمی المرعشی، ۱۴۰۴ق.
- ابن اثیر، علی بن ابی‌الکریم، *اسد الغابه*، تحقیق محمد ابراهیم البنا و همکاران، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ق.
- ، *الکامل فی التاریخ*، تحقیق مکتب التراث، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
- ابن فارس، *معجم مقاییس اللغه*، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۱ق.
- ابن کثیر، *السیره النبویه*، ط. الثالثه، بیروت، دار الرائد العربی، ۱۴۰۷ق.
- ابن هشام، *السیره النبویه*، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۴۰۷ق.
- ابی‌جعفر محمد بن الحسن طوسی، *التهذیب*، نجف، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۸ق.
- بلاذری، احمد بن یحیی، *انساب الاشراف*، تحقیق محمد باقر محمودی، بغداد، مکتبه المثنی، ۱۳۵۵.
- جمعی از نویسندگان (آذربایجانی، سالاری فر، عباسی، کاویانی، موسوی اصل) زیر نظر حجت‌الاسلام و المسلمین غروی و دکتر محمد کریم خدایپناهی، *روانشناسی اجتماعی با نگرش به منابع اسلامی*، تهران، سمت - قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۲.
- جمعی از نویسندگان، زیر نظر آیت‌الله مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲.
- حسن بن یوسف (علامه حلی)، *کشف الیقین فی فضائل امیر المومنین*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹.
- حویزی، عبد‌علی بن جمعه، *تفسیر نور الثقلین*، قم، مجاهدین، ۱۳۸۵ق.
- دهخدا، علی‌اکبر، *لغت نامه دهخدا*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷.
- دیلمی، حسن بن محمد، *ارشاد القلوب*، قم، ذوی القربی، ۱۳۸۵.
- دینوری، احمد بن داود، *الاخبار الطوال*، قم، امیر، ۱۳۳۸ق.
- سلیمانی، جواد، *مقتل ابی‌مخنف*، تحقیق محمد هادی یوسفی غروی، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۹.
- شریفی، احمد حسین، *موج فتنه*، تهران، اندیشه جوان، ۱۳۸۸.
- شیخ حرعاملی، *وسائل الشیعه*، قم، آل‌البیته، ۱۴۱۲ق.
- شیخ صدوق، *من لا یحضره الفقیه*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ق.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، *ترجمه اسفار اربعه*، مترجم محمد خواجه‌جوی، تهران، مولی، ۱۳۷۸.
- طباطبائی، سید محمد حسین، *المیزان*، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۳.
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوک*، ط. الثانیه، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق.
- فرات بن ابراهیم الکوفی، *تفسیر فرات الکوفی*، نجف، حیدریه، بی تا.

- کشی، (محمدبن عمر)، *رجال کشی*، کربلا، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بی‌تا.
- کلینی، محمدبن یعقوب، *الروضه من الکافی*، ط.الثانیه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۹ق.
- مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.
- محمودی، محمدباقر، *نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه*، بیروت، دار التعارف، ۱۳۶۹ق.
- مسعودی، علی بن الحسین، *التنبیه و الاشراف*، تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره، دار الصاوی، ۱۳۱۷.
- ، *مروج الذهب*، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۹ق.
- محمدتقی مصباح، *اخلاق در قرآن*، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۸.
- ، *خداشناسی، کیهان شناسی، انسان‌شناسی*، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۶.
- ، *راه و راهنما شناسی*، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۹.
- مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
- معین، محمد، *فرهنگ معین*، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲.
- مفید، محمدبن محمد، *تحقیق سیدعلی میرشریفی*، ط.الثالثه، قم، مکتبه العلام الاسلامی، ۱۴۱۵ق.
- ، *الجمال النصره فی حربہ البصره*، النجف، المطبعه الحیدریه، بی‌تا.
- منقری، نصر بن مزاحم، *وقعة الصفین*، تحقیق عبدالسلام، محمد هارون، ط.الثانیه، قم، مکتبه آیه‌الله العظمی المرعشی، ۱۴۰۳ق.
- موفق‌بن احمد، *اخطب خوارزم، مقتل خوارزمی*، نجف، مطبعه الزهراء علیها السلام، ۱۳۶۷ق.
- نقیب زاده، احمد، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران، سمت، ۱۳۷۹.
- یعقوبی، احمد، *تاریخ یعقوبی*، قم، شریف الرضی، ۱۴۱۴ق.